

دو یادداشت

سمیر ارشدی در کویت از سوی آقای سعود الباطین مدیر مؤسسه ادبی و شعری بابطین، برای شرکت در مراسم اهدای جایزه به بهترین شعر و شاعر و کتاب شعر عربی دعوت شدم. استاد احمد مهدوی دامغانی نیز دعوت شده بود. هرگز آن لحظه دیدار فراموشم نمی‌شود. سه روز سعادت دیدارش را داشتم.

یکروز بود عید به یکسال به یکبار

همواره مرا عید ز دیدار تو هموار

امامی هروی

در این هشتاد و چند سالگی چنان با بابطین و دیگر فحول عرب به عربی تکلم می‌کرد و گاه به شعر عربی تمثل می‌جست که آدم متحیر می‌شد. چه دانش و حافظه غریبی! من نسخه‌ای از الوحشیات ابی تمام را — که به همت و مقدمه استاد مهدوی دامغانی اکنون زیر چاپ است — صحافی کرده بودم و به بابطین هدیه کردم تا ببیند و نوشتار استاد را بخواند و بداند که ایرانیان هنوز هم مانند اسلاف خود مانند خلیل‌بن احمد فراهیدی، فیروزآبادی و سیبویه و کسایی و جوهری، در ادب عربی نیز ید طولایی دارند. می‌گویند وقتی جوهری صحاح‌اللغه را نوشت، نزد یکی از سران قبایل عرب رفت و کتابش را عرضه کرد و گفت: «خذوا لسانکم من ید رجل اعجمی.»

یک. نادره‌کاری فرهیخته و دلسوخته

در صفا و پاکی و تقوا و ادب و ارادت به اهل بیت (ع) نظیرش را ندیده‌ام. هر وقت تلفنی با او صحبت می‌کنم و به مناسبتی ذکری از اهل بیت (ع) می‌شود، بغض گلویش را می‌فشارد و نمی‌گذارد که حرفش را بزند. می‌گویند زیارت عاشورایش ترک نشده است. از دکتر شفیع کدکنی شنیدم که می‌فرمود هر روز از منزلش در فیلادلفیا خارج می‌شود و رو به حضرت رضا (ع) نموده، سلام و عرض ادب می‌کند.

کتاب حال دوران را برایش فرستادم. در جواب از سر مهر و لطف، از آن تعریف و تمجید کرد و آن را آرزوی محقق شده خود ذکر نمود. حاصل اوقات، حاوی مقالات منتشره اوست که بارها باید آن را خواند. صوابنامه تفسیر کشف‌الاسرار را در ۱۳۰ صفحه به عنوان ضمیمه آینه میراث چاپ کردیم. این کار حاصل ایامی بود که اوایل انقلاب در زندان به سر می‌برد.

میزان غور و تتبع او در منابع تاریخی را از رساله‌ای که در باره شهربانو مادر گرامی حضرت سجاد علی‌بن الحسین (ع) نوشتند و ما به صورت ضمیمه‌ای دیگر از آینه میراث منتشر کردیم، می‌توان دریافت.

خیلی مشتاق دیدارش بودم تا اینکه به لطف جناب

اینجا یاد قصه هنرنمایی‌ای افتادم که مرحوم فروزانفر نزد شاه سعودی کرد و بالبداهه قصیده‌ای غرّاً در ستایش آن شخص انشاد کرد به طوری که موجب شگفتی افاضل و اعظم ادبای عرب حاضر در جلسه شد.

استاد مهدوی دامغانی شیفته و مشتاق زیارت بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج (ع) هستند و برای آن لحظه‌شماری می‌کنند. ما هم مشتاقیم و دعا می‌کنیم که به زیارت آن حضرت و دیدار آن عزیز دور از وطن نایل آییم. باشد که صاحب‌همتی شرایط حضور ایشان را به ایران مهیا سازد تا همگان از شعاع آفتاب وجودش بهره‌مند گردند. او با نوشتن مقدمه‌ای عالمانه و محققانه بر نسخه نفیس و نویافته الوحشیات ابوتمام، نشان داد که هنوز در ادبیات عرب همانندی ندارد. سخن را با شعری از ابوتمام که استاد مهدوی مصداق آن است، به پایان می‌برم:

هو البحر من ایّ النواحی أتیته

فلجّته المعروف و الجود ساحله

دو. نقد حافظ ابرو بر کتابش

«مردی بلندبالا با هیكلی استخوانی، سوار بر اسب کهری، عمامه‌ای بر سر که طرف راست را تحت‌الحنک کرده با ریش و سبیلی پرپشت، قبا و لباده‌ای بر تن و موزه‌ای بر پا، راه مرا برید و از اسب پیاده شد. گفت: من به دیدن شما آمده‌ام. شما خانه را نپرداخته‌اید و بیرون می‌روید؟ گفتم: مسأله‌ای نیست بنده بر می‌گردم. گفت: لزومی ندارد، همین جا گفتنیها را می‌گویم. و شروع کرد به بیان رنج راه و شرح درازی آن! سپس مرا مخاطب قرار داد و گفت: تو هم ساکت نشستهای؟ پرسیدم: مگر از من قصوری شده است. گفت: بله. کتاب جغرافیای مرا نشر میراث مکتوب چاپ کرده ولی کتاب، کتابی نیست که من نوشته‌ام. چرا نقدی بر آن نمی‌نویسی؟! به قشلاق که برگشتی کتاب را بخوان و نقدی بر آن بنویس. گفتم: اطاعت امر. سر اسب را به طرف راهی که آمده بود برگرداند و به سرعت از افق دید مخلص بیرون رفت. کمی بعد که به قشلاق (سلمان‌شهر) از محل اقامت تابستانی‌ام در کوشک (نزدیک گچسر) رفتم به دنبال جغرافیای حافظ ابرو گشتم و جلد دوم را یافتم. ظاهراً جلد اول و سوم را ندارم...»

آنچه خواندید بخشی از رؤیای صادقه‌ای بود که در سال ۱۳۸۰ برای استاد بزرگ جغرافیای تاریخی ایران،

دکتر منوچهر ستوده رخ داد. حالا به جناب حافظ ابرو می‌گویم: چرا در بارهٔ جلد اول چیزی نفرمودید که مصحح انصافاً جان کنده و هر صفحه‌ای سی تا چهل نسخه بدل داده و در جلد دو و سه به این توافق رسیدیم که نسخه‌بدلها به حداقل برسد. لابد با این همه زحمت صادقاً ما و آن دوست صادق، می‌خواهی سر پل صراط هم راه ما را ببری، همان‌طور که راه دکتر ستوده را در قشلاقش بریدی!

انصافاً دکتر ستوده هم همتی کرد و کتاب را حسب‌الامر حضرت حافظ ابرو، با دقت خواند و پانزده صفحه غلطنامه را بر ایمان با نامه‌ای فرستاد و گفت که بابا کتاب مردم را که مسخ کردید، با چاپ مجدد آن را جبران کنید. ما هم این غلطنامه را برای مصحح محترم فرستادیم تا ملاحظه کند. قرار شد در تجدید چاپ، تصحیح و بازنگری اساسی صورت گیرد. سه جلد دیگر جغرافیای حافظ ابرو مربوط به منطقهٔ خراسان است. قرار است آقای سیدعلی آل‌داود تا پایان سال آن را تحویل دهد. لابد حساب کار را خواهد کرد تا بار دیگر جناب حافظ ابرو به خواب استاد نیایند. البته ما هم از تجربیات گذشته بهره می‌گیریم و اگر توفیق بود می‌کوشیم کاری کم‌اشکال منتشر کنیم. سال گذشته دوستی از استانبول زنگ زد و گفت که نسخه‌ای از کتاب حافظ ابرو را یافته که به خط اوست و ۱۵۰ مینیاتور رنگی دارد. بی آنکه منتظر شنیدن مبلغ آن بشوم گفتم: سریع درخواست کن و برای ما بگیر. بعد یادم افتاد و کمی به خود آمدم که بابا دو سه ماه نتوانستی حقوق کارکنان را بدهی و تعهدات معوقه داری، چرا تعهد جدید قبول می‌کنی؟ زمزمه کردم: عاشقی شیوهٔ زندان بلاکش باشد (جهت اطلاع استاد حافظ ابرو!).

سال آینده ششصدمین سال وفات حافظ ابروست. امید است هم سه مجلد اول را با بازنگری تجدید چاپ کنیم و هم سه مجلد بخش خراسان را و هم مجمع‌التواریخ به خط حافظ‌ابرو خوانی را با آن ۱۵۰ تصویر رنگی نفیس، و نکوداشتی هم برای او احتمالاً در منطقهٔ آبروی خواف خراسان.

در روایتی دیدم که مؤمنان در برزخ کارها و اعمال خوب دوستان و آشنایان خود را می‌بینند. در قرآن هم آمده: «...فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون...» داستان بالا هم شاهدهی بر این موضوع. ■

